

جلد موسیقی

از انتشارات هنرهای زیبای کشور

شماره

۶۸

دوره سوم

شهریور ۱۳۴۱



کتابشناسی دانشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

درون سال جامع علوم انسانی

هنر - رمان - ادب

فوغهای باخ ، ارتعاشات يك آكورد ، نمو
رستنی‌ها ، جریان روزگار همه و همه بر قانون
واحدهی مبتنی است - منتهی آنکه این قانون
از نظر ما پنهان و بر عواطف و احساسان
آشکارست.

« ادوین فیشر » ، بیانست درجه اول سوپسی که عمری را در خدمت نواختن آثار آهنگسازان نام آور جهان گذراند و متخصص بی همتای نواختن آثار باخ، بهوون و برامس بود و چندی پیش در گذشت در یکی از فستیوال های تابستانی لوسرن در سالهای آخر عمر حاصل تجربیات عمر دراز خود را با جوانانی که بشور و شوق تمام در آنجا گرد آمده بودند در میان نهاد. ادوین فیشر همواره کوشا بود که در عالم هنر آنچه را به «تخصص» تعبیر می کنند بنمایاند! ضمن این چند سخنرانی هنرمند مجربی می گوشت که نکات و رموز هنر نواختن آثار استادان بزرگ را به شاگردان خود بیاموزد و آنانرا به دقایق موسیقی آگاه کند،
مجله موسیقی می گوشت از این پس بتدریج این خطابه ها را منتشر کند. باشد که مورد توجه نوازندگان ما قرار گیرد.

بهبان طریق که در پایان شبی ظلمانی نخستین امواج نور فجر، طالع ما را از چنگک هراس ها و بیم ها می رهاوند، نیروی تأمل و تفکر نیز وجود ما را تعالی می - بخشد و روانمان را جلا و درخشندگی می دهد. روشنی خورشید، پریشانی و هرج و مرج را مرتفع می کند و اشکال و رنگها را مشخص می سازد. در پرتو روشنی خورشید است که ما بی می بریم در کجا هستیم و چه زیباییهایی ما را احاطه کرده است. بهمین صورت نیز زندگی تیره و غریزی ما، یعنی مجموع اعمالی که نیندیشیده و نسنجیده مرتکب می شویم تنها آنکاه معنی و مفهومی عالی تر پیدا می کند که پرتوی از عقل بر آن تابان شود؛ عقل در این عرصه روشنی و نظم پدید می آورد و هر چیزی را به مقابله و معارضه با چیزی دیگر وامی دارد. نیروی اندیشه ما را توانا می کند تا بشناسیم، برگزینیم، بیافرینیم و در قالب بریزیم. پس بر عهده ما است که در پیچه روح خود را بروی اندیشه باز بگذاریم. با آنچه گفته شد نسبت به جهان بیخودی، غرایز و تصورات قضاوتی نشد؛ شب زاینده رؤیاها است و از رؤیاها در مراحل بد پرده ها و تجلیات حادث می شود اما اندیشه است که این همه را نظم می دهد، شکل می بخشد و متجسم می کند. در زندگی ما نیز وضع بر همین منوال است؛ در ایجاد تعادل دقیق و اتحاد بین جهان ناخود آگاه و عواطف از یکسو و دنیای اندیشه تابان از سوی دیگر است که هنر زندگی ما پدیدار می شود. بدین طریق ما ناگزیریم که غایت و هدف زندگی خود را تعیین کنیم، کوشش های خود را بدین محك بیازماییم و مسیر سراسر زندگی خود را بدان نقطه معطوف داریم.

وظیفه ما که موسیقی را پیشه خود کرده ایم بر سه نکته مشتمل است. نخست

آن که هر يك از ما باید توانائی و قدرت لازم را در این پیشه کسب کند و بزبان دیگر برنواختن يك یا چند ساز تسلط بیابد و معلومات لازم را درباره قواعد و اشکال موسیقی فراگیرد. نکته دوم در بکار بردن این توانائی و دانائی بهنگام نواختن، یعنی دوباره آفریدن آثار استادان بزرگ است. در این جا تربیت کردن نسل بعدی موسیقیدانان را نباید از خاطر برد.

اما برتر از این هر دو مورد، آفریدن آثار تازه را باید در این شمار منظور کرد. برای توفیق در چنین امر خطیری باید از استعدادها و سنجایای شخصی، احساسات، تخیل و قدرت تجسم و تشکل برخوردار بود. ما همه در حین پرداختن به پیشه خود به نیروئی والا تر که فرهنگ، حیات معنوی یا غایت جهانی برترش می نامند خدمت می کنیم. شامخ ترین قلل این فرهنگ یا حیات معنوی به نقطه ای لا بدرك، دست نیافتنی، غیر شخصی و بزدانی سر بر می کشد.

هوای آن دیار سرد و فسرده است و ما با اعجاب و فروتنی نگران تنی چند از کسانی هستیم که برای رسیدن به این بلندی و زندگی در این دیار توانا بوده اند. تحصیل فوت و فن حرفه موسیقی از ابتدای دوران جوانی آغاز می شود. چه اندکند حرفه هایی که طبیعت بروشنی و وضوح تمام مانند موسیقی مردم را در برگزیدن آنها دلالت می کند. بوجد آمدن از تنگه و وزن، گوش حساس، روی آوردن و عنایت به موسیقی بروشنی گویای حال و استعداد کودک است و اغلب هر تردیدی را درباره هدف زندگی او مرتفع می کند. بدین ترتیب هم هنگامی که من در سه سالگی، تمام جلال و جبروت درخت کاج را در شب میلاد مسیح از خاطر بردم و چهار دست و پا بطرف چمبه موسیقی زبردخت خزیدم و مشغول بازی با آن شدم پدر و مادرم دانستند که من بقطع و یقین چه پیشه ای در پیش خواهم گرفت. حتی امروز نیز دندانانهای فولادی غلتک آن ارگ مانند معجزه ای در نظرم جلوه گراست، آری همان من که بعدها دشمن سرسخت انواع موسیقی مکانیکی شدم. برای پدید آمدن چنین ذوقی نسلهائی از ابناء بشر زمین را مهیا کرده اند. هر گاه ستاره سعد باشد و بسیاری از مقتضیات لازم فراهم آید، هنرمندی اصیل ظهور می کند. نیندارید که داشتن استعداد موسیقی کافیست. برای این که در این راه توفیق رفیق آدمی گردد بسیاری از عوامل دیگر لازمست که اغلب کسی بدانها نمی اندیشد: بدنی سالم، اعصابی حساس و البته نه بیسار، هوش، حافظه، دستهای ماهر، تخیل، پشتکار، هم صلابت و هم نرمی و البته قبل از همه اینها خصلت و سنجیه. این عوامل اغلب با یکدیگر تعارض دارند. صلابت اغلب حساسیت و تاثیر پذیری را در مضیقه می گذارد، پشتکار تخیل را به تنگنا می اندازد، پای بندی به نظم و ترتیب آدمی را حقیر و خرد بین می کند، تقید زیاده از اندازه به اصول و مبانی تنگ

نظری بیار می آورد؛ فراغ بال بیش از حد کار را به بیماری و در نتیجه به تخریب نفس و لطمه به سلامت می کشاند.

در هنر مندی علی الدوام کشاکشی بین جنبه های مثبت او و مخاطرات ناشی از تملیقاتش درگیر است. با آن طور که شاعری بیان کرده هر محصول هنری از برخوردی که بین تمایلات و هوسها از یک طرف و خودداری و تملک نفس از جانب دیگر حادث می شود پدید می آید و فروزان می گردد. و در این جا یعنی در ایجاد این تعادل مبارک است که وجود یک معلم باهنگار مسن تر و سرد و گرم چشیده حائز کمال اهمیت می تواند باشد.

می شنویم که اغلب می گویند: این بیجه استعداد موسیقی دارد. استعداد موسیقی داشتن به چه معنی است؛ تکرار یک ملودی از حافظه و همچنین نگاه داشتن ضرب دلیلی برای داشتن استعداد در زمینه موسیقی نیست. کسی برای موسیقی مستعد است که بجای نواختن الحان جداگانه یک قطعه مرتبط بهم، کشش های موجود بین الحان را بیان دارد. در مورد وزن هم وضع بر همین منوال است؛ کسی که محدودیت درست زمانی چند لحن متوالی را رعایت می کند با اصطلاح «تناکت» می نوازد نه موزون. اما آن کس که کشش موجود بین هر یک از نت ها را احساس می کند در نواختن خود احساس موسیقی دارد.

قدرت جاذبه نت اصلی یک گام موسیقی نیز در شمار کشش ملودیک موسیقی محسوب می شود. هر وقفه در اکتا و دارای نیروی جاذبه دیگری است. در گام «دوماژور» بغوی می توان «دو» های آغاز و انجام را با دو خورشید قیاس کرد که هر کدام سیاره هایشان را بسوی خود می کشند. یک بار بدقت در تیم های فوکهای بیانوی اعتدال یافته ۱ باخ تعمق کنید تا دریابید که چگونه همه چیز از این قانون جاذبه اطاعت می کند و به چه نحو همه نیروها در دفع کردن این کشش بکار می افتند.

هر سه ضربی موزون است و با اصطلاح «ریتم» دارد. یعنی این که تعدید ساده سه فاصله زمانی مساوی بایکدیگر است. اما این که والس نمی شود. زیرا فقط از کشش لطیف بین یک و دو سه و یک است که وزن حاصل می گردد. اما درباره تحصیل «تکنیک» یعنی بدست آوردن توانایی حرفه ای باید گفت که در دست در همین مورد باید چراغ عقل را فراراه خود داشت.

در این جا دیگر چه گناهی است که مرتکب نمی شوند و چه نیروی عصبی و عمریست که بی جهت بر باد نمی رود؛ بر هنرآموزی باید روشن شود که هراشکالی، هر عدم توفیقی دلیل و علت معینی دارد. بر عهده معلم است که در این جا با چراغی پرفروغ

تیرگی‌ها را برطرف کند. باید همواره پرسید « بچه علت مراد ما حاصل نمی‌شود؟ »
و دیگر حالا است که ما با حدس و گمان علت نامرادی را در طی کردن راه در خلاف جهتی
که باید، و در تغییر روشی که معهود و مألوف بوده، می‌بایم.

هر تلاشی، هر زخمه‌ای، هر نغمه‌ای به معنی ایجاد یک کشش و هیجان است و ما چه
خواننده باشیم، چه نوازنده پیانو، نوازنده ویولون یا ویولون سل یا سازی بادی
مهمترین وظیفه ماست تا کاری کنیم که بلافاصله از این هیجان قدری برآسیم. تنها
نغمه‌ای که با حداقل کشش و هیجان ایجاد شود و بلافاصله بدنبال آن آسایشی فرارسد
می‌تواند در شنونده احساسی اصیل برانگیزد.

نغمه‌ای بهم فشرد و حاکمی از اضطراب بیهوده بردر پیچۀ قلب شنونده می‌کوبد
اما هرگز رخصت و رود نمی‌یابد. اما نغمه‌ای لطیف که مانند حریری نازک در هوا
موج می‌زند وسیله بسیار خوبی است که احساس ترا بسان سواری شتابان بر پهنه اثر،
بدل و روح کسی که قبول خاطر دارد منتقل کند. برترین وظیفه ما اینست که با سماعت
عقل دوراندیش انگیزه‌های نامرادی را کشف کنیم. ولی تنها از طریق سادگی و عدم
تصنع احساس است که می‌توان به نتایج مثبت و نیکو رسید.

گوش کردن، بخود گوش کردن از اهم وظایف محسوبست. و این کاریست که
باید آموخت. چرا هر کس بلافاصله در طرز نواختن و رفتار دیگران به کوچکترین
ناهمواری واقف شود ولی در مورد شخص خود از عهده چنین کاری بر نیاید؛ علت
آنست که هر کس باگوشی دیگر بکار خود گوش فرامی‌دهد و با مقیاسی دیگر در آن
باره داوری می‌کند؛ این امر منحصر به عالم هنر نیست و در تمام صحنه‌های زندگی،
در معاملات و دادوستدها نیز مصداق دارد. تنها در صورتی که در شنیدن و دیدن آثار
خود نیز جانب انصاف را از دست نگذاریم می‌توانیم بگوئیم: خود و آثار خود را
شناخته‌ایم.

اما بیایم فرض کنیم که توانائی فنی را تحصیل کرده‌ایم و با اصطلاح مجهز هستیم.
حال باید پرسش دیگری را طرح کنیم که آن طریق درست بکار بردن چنین سلاحی
است. در اینجا دیگر وظیفه‌ای کاملاً جدید خود نمائی می‌کند. آنچه را با تلاش و کوشش
فراوان حاصل شده باید یکسر از پیرایه‌های خودخواهی بپردازیم و یکپارچه به خدمت
اثر، به خدمت تجدید حیات آن بگماریم. هدف و غایت هرگز پیروزی ظاهری نیست،
بلکه تأثیر معنوی آنست. صحیح است که از کار آمدی یا ویرتوئوزیته نیز شادی و
و شادکامی نتیجه می‌شود و فائق آمدن بر مشکلات و عوامل مادی لذتی در بردارد، اما
تنها هنگامی این شادی و لذت دوام می‌یابد که به خدمت معنویت درآید. نواختن یک
اثر هنری در واقع در حکم مرئی شدنست - جهان برتر و والاتریست که تابناک می-
شود - و بهمین دلیل به آخرین حد اخلاص، اخلاصی مطلق و بی‌شائبه نیازمند است.

اخلاص و بیخوردی مطلق بسان مفناطیسی تمام قوای معنوی و ملکات فاضله شنونده و جمعیت را بخود می کشد و تأثیر متقابلی پدیدار می شود. هنرمند نیز از شتوندگانش موجی از هم جسی و احساسات نیرومند می گیرد و این کافیت که هنرمند را از خویش بیگانه سازد و باوقدرتی غیرعادی عطا کند. جمعیت نیز بناگاه خود را از قید گرفتارها و غمهای هرروزه آزاد می بیند و جریانی از محبت و سپاسگزاری همه جا و همه را در خود می گیرد. - اما هرگز از یاد نبریم که آهنگسازان آفریدگار واقعی چنین عوامل تابناکی هستند.

با آنچه گذشت من به برترین و وظیفه موسیقیدان پرداختم و شمه ای از جنبه های نیایشی کار او بازگفتم. در روزگاران پیش مردم برای عمق و تقدس اهمیتی بیشتر قائل بودند. هنرمندان پیشین که اغلب از شمار کاهنان و لاجرم نماینده دیانت خاصی بودند وظیفه ای را که در قبال حیات جاوید بعهده داشتند نیک می شناختند و نوازنده ای را که پاس اندیشه و معنویت را نگاه نمی داشت بسختی مجازات می کردند.

ترجمه ك. جهاننداری



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مرکز مطالعات و تحقیقات فرهنگی